

بیاد شهید فرخنده

=====

چسان مردی و آن مردانگی های زمان مردند  
جهالت سرکشید و عزت و غیرت همه خوردند  
به تاریکی و ظلمت ها  
به نادانی و ذلت ها  
سیلی های زمانه میخورد هر دم به روی ما  
ز احساس جهولانه  
ز مُشت سخت نامردان  
ز کوته فکری طفلانه و فوران نادانی  
قضاوت ها زکوه و جنگل و دشت و بیابانی  
به سان سیل گرکان گرسنه  
بسان کرگسان و لاشخوران  
زهرسو حمله می آرند  
غزال خوشخرام مرغزاران را  
به چنگال و به دندان و به منقار  
چه بیرحمانه او را میدرنند از هم  
چسان فرخنده را دستان نا فرخنده دوران  
چنان گرگان وحشی ریختند مردان نامردان  
شکستند دست و پیش را  
درید از هم قبایش را  
نمودند بی حجابش خواهر خود مادر خود را  
دریدند دختر خود را  
کجا شد دین و ایمانش  
کجا شد سوز وجدانش  
چنین مردان به نا مردی زند لاف مسلمانی  
چه اسلامی، نه اسلامی نه انسانی  
یکی مظلوم را بر بام بیدردی کند بالا  
زمینش میزند مردانگی را میکند رسوا  
به آتش میکشد جسمی عفیفی را  
چه پرپر میکند برگ گلی عشق لطیفی را  
قصی القلب وحشی های این دوران  
بسوزد آدم زنده  
غزالی همچو فرخنده  
نمی دانند عواقب را  
که از خاکسترش فرخنده های سبز میگردد  
همه باغ امید آدمی سرسبز میگردد  
زمستان می رود از سر  
بماند رو سیاهی بر سر انگشت  
بُود نفرین حق بر دل سیاهان لعین و زشت  
شکسته باد این دستان  
شکسته باد بی دردان  
هزاران لعنت حق باد  
براین مردان نا مردان  
(عبدالودود فضلی )